

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار

فرشته رستمی*

چکیده: بر پایه‌ی نوشتار تاریخی‌گرایان جدید، تاریخ، ساخته از سخن‌ها و گفت‌مان‌های جامعه است. یک متن ادبی نیز، فقط یک نوع از انواع متفاوت متن است. تمامی متن‌ها نشانه‌هایی از شگردهای فرهنگی و گفتار اجتماعی خویش را بازمی‌تابانند. گزینش «تاریخ بیهقی» و «سمک عیار» به این برهان است که این دو متن در نظام ادبی کشور، از نظر کاوش‌های زبانی، ادبی و فرهنگی نقش کلیدی دارند. این گزارش می‌پندارد، زن برخاسته از توده‌ی مردم، در داستان «سمک عیار» بسیار درخشان بازتابیده است. از سویی دیگر «ابوالفضل بیهقی» در زمانی نه چندان دور از فرامرزین خداداد، تاریخی روایت‌گونه نگاشته، که به دربار و زندگی بزرگان زمان خویش پرداخته است. از آن جا که تاریخ، خود ساخته شده از سخن‌ها و گفت‌مان‌های جامعه است، این گزارش می‌کوشد رفتار و کردار زنان عیار را رو در رو با زن اشرافی بنگرد و تا آن جا که فضای متن اجازه می‌دهد، زن عوام در داستان سمک عیار را با بزرگان دربار در تاریخ داستان محور ابوالفضل بیهقی، بسنجد و گفت‌مان زنانه‌ی آن روزگار را بکاود. هدف در تراز نهادن دو «زن» است و به هر دو متن تنها به عنوان آوند و ظرفی نگریسته می‌شود که این دو گونه زن را پرورانده است. از دل این متن‌ها می‌توان زن پویا یا ناپویا را به درکشید و پیامدهای باروری یا ناباروری زنان را نگریست. این جستار به گفت‌مان اجتماعی‌ای می‌پردازد که این زنان در آن گفت‌مان رشد کرده، درخشیده یا سرکوب شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: گفت‌مان زن محور، تاریخ بیهقی، سمک عیار.

مقدمه

تاریخ‌نگاری جدید^۱ [۱] متن‌ها را در راستای فرهنگی برمی‌رسد که باعث تولید آن شده است، این نظریه گفت‌وگوهای فرهنگی-اجتماعی زمان را کاوش می‌کند که آبخور و ریشه‌گاه تولید آن متن گردیده‌اند. در این چارچوب، گونه‌های متن، ادبی، فرهنگی، فلسفی، تاریخی، حقوقی، علمی و... از نظر «متن بودن»

یکسان هستند و تمامی آن‌ها ردپاهایی از «گفتمان اجتماعی» را نشان می‌دهند. «متن ادبی فقط یک نوع از انواع متفاوت متن است. متونی مانند مذهبی، فلسفی، حقوقی، علمی و غیره که تمامی آن‌ها بوسیله‌ی شرایط خاص زمانی و مکانی شکل می‌یابند و ساخته می‌شوند فقط متن شمرده می‌شوند. در میان این انواع متن، یک متن ادبی، نه جایگاه منحصر به فردی دارد و نه از امتیاز ویژه‌ای نسبت به دیگر متون برخوردار است.» (آبرامز، ۱۹۹۹: ۱۸۲). لویی موتروسه، دیدگاه تاریخی‌گرایی جدید را این‌گونه شرح می‌دهد:

«یک رابطه‌ی دوسویه میان تاریخی بودن متن‌ها و متن بودن تاریخ‌ها وجود دارد. به بیان دیگر تاریخیت متن به معنای این‌که هر متنی یک تاریخ محسوب می‌شود و متنتیت تاریخ یعنی این‌که هر تاریخی یک نوع متن است.» (همان: ۱۸۳) تاریخ‌نگاران جدید می‌پندارند که خود تاریخ نیز در دادوستد با شبکه‌ای از نهادها و باورها و روابط فرهنگی، قدرت و کنش‌هایی قرار دارد که تمامی آن‌ها را تاریخ می‌نامیم. «هیچ تاریخ پایدار و ثابتی وجود ندارد که بتوان آن را به مثابه‌ی پس‌زمینه‌ای قلمداد کرد که ادبیات پیش‌زمینه‌ی آن باشد، همه‌ی تاریخ‌ها پیش‌زمینه است. تاریخ همواره بیان داستانی درباره‌ی گذشته است. با استفاده از متونی که آن‌ها را در جای‌جای روایت خود نقل می‌کنیم.» (سلدن، ۱۳۷۷: ۲۰۷) همان‌طور که رابین بیان می‌کند: «تاریخی‌گرایی جدید تمام متون را پیرو تفسیرها و نقدهای ادبی می‌داند.» (رابین، ۱۹۹۶) از همین‌روی، این گفتار «تاریخ بی‌هقی» [۲] و «سمک عیار» [۳] را -که یکی وابسته به گروه ادب تاریخی و دیگری به گروه ادب داستانی وابسته است- به بهانه‌ی متن بودن، در یک تراز می‌نهد. دلیل دیگر این‌که هر دوی این متن‌ها در پژوهشگاه‌های ادب ایران به عنوان مرجع زبانی و ادبی برای بررسی یک دوره ویژه در نظر گرفته می‌شوند. باید گفت که به هر دو اثر که یکی نماینده‌ی ادب رسمی و دیگری نماینده‌ی ادب غیر رسمی هستند، چونان «متن» نگریسته می‌گردد؛ که هر یک نیز برآمده از گفتمان دوران خویشند. بر پایه‌ی نظریه‌های ادبی نوین:

«نقد ادبی یکی از راه‌های کاوش در فرهنگ است و کار پژوهشگر فرهنگ صرفاً بررسی فرهنگ متعالی یا آثار نخبه‌گرا نیست. بلکه جلوه‌های فرهنگ، اعم از عامیانه یا روشن‌فکرانه، درخور کاوش‌اند. بدین ترتیب به جای اثر که دلالت‌های ضمنی‌اش حاکی از تمایزگذاری بین شاهکارهای ادبی (فرهنگ متعالی) و ادبیات عامه‌پسند (فرهنگ عامیانه) است باید از اصطلاح متن استفاده کرد.» (پاینده، ۱۳۸۵: ۱۵۲) این جستار به گفت‌وگوهای اجتماعی- فرهنگی، پیرامون زن اشرافی و زن غیراشرافی در میانه‌ی یک قرن می‌پردازد. تاریخ بی‌هقی، یا سمک عیار تنها شرایطی را فراهم می‌آورد که بتوان کردار زنانه را در آن

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۱۵

نگریست. در این گزارش با توجه به دیدگاه‌های تاریخی‌گرایی جدید، خوانش زنانه از متنی چون تاریخ بیهقی یا سمک‌عیار در نظر گرفته می‌شود. براین سنجه «سمک عیار» را که نمونه‌ای از ادبیات عامه‌پسند است و روی‌کردی از مردم به مردم دارد، با «تاریخ بیهقی» که به گروه دربار وابسته است در یک تراز می‌نهد. این دو کتاب نقش و نگاشتی از زندگی روزمره مردم روزگار خویش دارند، گمان می‌رود که بتوان با پژوهش در آن‌ها، پوسته‌ای تنگ بر اندیشه‌ای ناتوان را از هم درید. اندیشه‌ای که در سایه‌ی پلید آن، سهم زنان در زندگی پنهان داشته شده‌است. آن چه زن اشرافی و زن عادی در زندگی انجام می‌دهند چیزی است که با خوانش این دو متن، فهم و دریافت می‌گردد. از آن‌جا که این دو کتاب نگاشتی از روزگار خویشند، گمان می‌رود بتوان و پژوهشگرانه به ساخته‌شدن «هویت زن مؤنث» از سوی جامعه نگریست. هویت و پنداری که از نادیده گرفتن نیمی از انسان‌ها ریشه می‌گیرد، رشد می‌یابد، می‌بالد و سرانجام چون خوراکی سنتی و ارثی به دیگران داده می‌شود. در متن‌های تاریخی شکاف‌ها و گسست‌هایی وجود دارد که در آن ردپای نویسندگان را می‌توان جست. آن گسست‌ها معمولاً با دیدگاه نویسندگان پر می‌شود؛ که آن نیز برخاسته از کردارها و گفتارهای اجتماعی زمان خویش است. در داستان سمک عیار، زنان عادی‌ای جلوه دارند که گاه عیار پیشه‌اند و گاه نه، لیک نقش‌زن سرنوشت‌ها و شگفتی‌ساز هنگامه‌ها هستند. با توجه به همین متن، باید دید پندار پلیدی و پلشتی و کناری بودن زن از کجا به ادبیات ایران راه یافته، که خود آن سخنی دیگر است و باید رگه‌هایی از آن را در واگردانی داستان‌های اقوام نیرانی (غیرایرانی) یافت. در تاریخی همانند تاریخ بیهقی، نقش‌های سیاسی و اجتماعی است که افراد را همراه می‌سازد. از این‌رو دوره‌ی غزنویان که به گفته‌ی دکتر شیرین بیانی، دوره‌ی زن نبوده‌است، «از تاریخ بیهقی نیز که آیینی‌ی زمان است نمی‌توان انتظار گرفتن مطالب سرشار و غنی‌ای، راجع به زن داشت.» (یادنامه، ۱۳۴۹: ۷۰) بهتر است سخن، کمی غربال کرده شود، در دوران ابوالفضل بیهقی زنان زیادی در دربار مسعودغزنوی به چشم نمی‌خوردند و این به خود شخصیت مسعودغزنوی بازمی‌گردد که نشست و برخاست زیادی با زنان نداشته‌است. از سوی دیگر به دلیل در حرم بودن و پنهان بودن زنان، چیزهایی اندک، از ایشان به بیرون درز یافته‌است بیهقی کوشیده، چیزهایی را که دیده‌است بنگارد. با چنین برهانی او بسیار بسیار نازک و باریک رفتار زنان را نگاشته‌است. وارونه‌ی آن، زمانی که سمک عیار خوانده می‌شود زنان دم‌ساز و هنباز مردان به پیش می‌روند. در آن‌جا زنان نامریی و پنهان نیستند. این کاوش، پاسخی است به این پرسش که چه چیزهایی سبب می‌گردند که زنان در متنی بروز بیابند یا پنهان داشته‌شوند.

پرسش آغازین این است که چرا زنان در سمک عیار بارزند و در تاریخ بیهقی پوشیده؟ گمان می‌رود پاسخ این پرسش در آرمان‌های اخلاقی عیاران نهفته است، زیرا آن آرمان‌ها همه چیز در جامعه را فردی و وابسته به توان فرد می‌ساخت. بر پایه‌ی منش‌های اخلاقی عیار، سبک‌سنگین کردن او که همان «عیار» بود، کارها پیش می‌رفت. در این آرمان، جدایی میان زن و مرد نیست. توان افراد است که محک و سنج می‌سازد نه جنس ایشان. در دیگر داستان‌ها، زنان به مناسبت عشق، ازدواج و زیبایی به داستان وارد شده‌اند، اما در سمک عیار، زنان بر پایه‌ی کارایی‌شان به داستان می‌آیند.

این جستار در پنج محور کلی نگاشته شده است:

آ. نقش عشوه‌ها، زیبایی، ظاهر زن؛ آنچه باید خرسندی مردانه نام نهاد؛

ب. معشوقه، زنان متعدد، ازدواج؛

ت. مادری کردن و نقش آن؛

پ. کارایی و فعالیت؛

ث. رأی‌زنی، هوش، اندیشه و دانش کار.

نقش عشوه‌ها، زیبایی، ظاهر زن: پیش‌درآمدی بر ورود زن به داستان

جان استوارت میل، بر این باور است که زنان به زیبایی خویش دل‌خوش دارند، زیرا «قدرت» ایشان، از آن است. او می‌پندارد «همه‌ی پلیدی‌هایی که محصول تجمل‌پرستی و اخلاق ستیزی است از همین مسئله نشئت می‌گیرد.» (میل، ۱۳۸۵: ۱۵۰) نیچه نیز با ریشخند زیرکانه‌ای می‌گوید: «خشنودی جلو سرماخوردگی را هم می‌گیرد، هرگز هیچ زنی که می‌داند قشنگ لباس پوشیده... سرما خورده است؟» (نیچه، ۱۳۸۴: ۲۶) گروهی نیز می‌پندارند، زن به شیوه‌ای سنتی، عشوه می‌فروشد. اما در تاریخ بیهقی و در سمک عیار بر این نکته به اشاره‌ای بسنده شده و پافشاری‌ای در آن صورت نگرفته است. اگر ابوالفضل بیهقی است که می‌گوید: «دیدار شاه با ماه افتاد» و اگر فرامرزن خداداد است نیز چنین می‌نگارد: «در عراق پادشاهی است نام او سمارق و او در پس پرده دختری دارد چون ماه و نام وی گلنار به شوهری داده بود و پسری آورده، نام آن پسر فرخ‌روز و پدرش وفات یافته» (خداداد، ۲) و جای دیگر از زیبایی خورشیدشاه و رعنائی مَه‌پری هر دوان با هم یاد می‌کند. نکته‌ای درباره‌ی زیبایی تاب‌ربای و شادی‌شکار در آن دیده نمی‌شود و اگر هست، نمایشی است از زن و مرد هم‌بالا و همانند و از آن سنجیده‌تر تأکیدی است که متن دارد در این که آن‌ها همانند

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۱۷

هم هستند. اگر مه‌پری در زیبایی بی‌همتاست، خورشیدشاه نیز از زیبایی فراوان برخوردار است، تا آن جا که پدر بر او بیمناک است و می‌گوید تا نقاب بر چهره بیفکند.

پس زیبایی، چیزی چون چتر حمایتی یا قدرت و توان ویژه برای زنان به‌شمار نمی‌آید. برای نویسندگان این دو متن نیز چنین جلوه‌فروشی‌ای کارساز نیست.

جایی در متن سمک عیار، از کاربرد طنزازی زنانه یاد می‌گردد و آن جایی است که خود سمک به شیوه‌ی زنانه لباس می‌پوشد، خود را می‌آراید و دل‌فریبی را چاشنی آن می‌سازد تا مردی دیگر را به دام آورد (همان، ۱۳۷) گفتار سمک، رنگ‌وریو زنانه را نمی‌نمایاند، که ناتوانی مردانه در برابر چنین آفرینشی را بیان می‌کند (همان، ۲۲۹).

معشوقه، زنان متعدد، ازدواج

در متنی چون سمک عیار، زنان یا معشوقه‌های بسیار به کار نمی‌آید به گفته‌ی دکتر محجوب: «این رسم و راه، ظاهراً از روی زندگانی طبقات متوسط مردم شهرها، که به یک زن می‌ساخته و توانایی کشیدن جور زنان متعدد را نداشته‌اند الگوبرداری شده‌است.» (محجوب، ۶۴) بدین شیوه، داستانی که برگرفته از زندگی بیشتر مردم است- مردمی میانه حال - چنین بده بستانی را بر نمی‌تابد. خورشیدشاه، زمانی که با مه‌پری پیمان زناشویی می‌بندد، عهد می‌کند که زنی دیگر نستاند، او به این عهد تا پایان عمر مه‌پری - که بسیار کوتاه هم بود- پای‌بند می‌ماند. این پیمان، از گونه‌ی پیمان‌های فرادستان با فرودستان نیست که هر گاه نیاز ایشان به زیردستان‌شان باشد پیمان بندند و پس از پایان نیاز، با دروغ، سوگندها به فراموش‌خانه سپرده شود. که این ضیمان و عهد برای انسان‌های هم‌رده و همانند است که از یک جایگاه برخوردارند: «ملک‌دار گفت ای شاه، مه‌پری شیربها می‌خواهد تا دیدار بنماید. ملک‌دار گفت ای شاه، دختر مال نمی‌خواهد که اگر مال همه‌ی عالم از آن اوست، جمله از آن شاه است. دختر می‌خواهد که عهدی ببندی که تا مه‌پری زن تو باشد با هیچ آفریده دیگر مباشرت نکنی و او را رشک نفرمایی که نتواند دیدن. خورشیدشاه عهد کرد و سوگند خورد که تا مه‌پری زن من باشد هیچ زن دیگر نکنم.» (همان، ۲۲۳) نکته‌ای که می‌توان نام آن را ظریف‌اندیشی و باریک‌بینی زنانه نام نهاد، در گفتار مه‌پری نهفته است. او در رد شیربها، به شیوه‌ی آن روزگار که ستاندن مال بود، می‌گوید: اگر مال همه‌ی عالم از آن اوست، جمله از آن شاه است. و دختر چیزی را- که همان شاه باشد - برای خود می‌خواهد؛ نه مال، که به اعتبار زندگی زناشویی برای زن و مرد هر دو است.

در ابتدای روایت سمک عیار، شاه فرزندی ندارد. آن‌ها از حساب فلک، دریافتند که اگر با دختر شاه سمنگان پیوندی صورت گیرد، کشور دارای ولیعهد خواهد شد. ولیعهدی که سرفرازی کشور را ارمغان می‌آورد. دختر شاه سمنگان پیش از این ازدواج کرده و پسری داشته است. شاه که شکوه ایران برایش با ارزش‌ترین چیز است - نه ثروت و یا خودخواهی فردی یا نادیده گرفتن عرف جامعه، که دختری دوشیزه بخواهد - چنین درخواستش را از شاه سمنگان بیان می‌کند: «فی‌الجمله ما را چنان معلوم شد که شاه بزرگواری در پس پرده دختری دارد، و ما را به وصال آن دختر رغبت افتاد از بهر آن که تا مگر یزدان از وی فرزندی دهد که از جهان از فرزند بی‌بهره مانده‌ام. باشد که فرزندی در وجود آید که بعد از ما نامداری باشد و دانم که آن شاه ما را از این مراد باز ندارد و ما را معلوم است که آن دختر فرزندی پسندیده دارد تا اندیشه ندارد و او را بفرستد و از مادر جدا نکند که ما را به جان پسندیده‌است و درین معنی تقصیر نفرماید.» (همان، ۲) این شاه برای زن، دل‌پریشی دوری از فرزند را نمی‌خواهد و مادر و پسر هر دو را به قصر دعوت می‌نماید، زیرا مهر و محبت همسرش برای او با ارزش است. می‌خواهد به دل، با شاه ایران یک‌دله گردد (همان: ۳۰۸، ۳۰۴ و ۱۸۷)

در این داستان، جفت‌ها با هم جورند. برای سمک، سرخورد پیشنهاد می‌شود؛ چون او نیز هم سِلک سمک است. در سرخورد از زیبایی، طنزازی و دلفریبی سخنی نیست؛ اما از چالاک‌ی او سخن‌هاست؛ مه‌پری زیباست، همانند خورشیدشاه؛ زن هیزم‌کش رزم‌ماق مانند شویش است. در این داستان، تراز میان تمامی شخصیت‌ها برقرار است؛ یک برابر یک.

دادوستد پنهان میان زنان و مردان در این دو متن نیز وجود دارد، که آن مکر، نیرنگ و غدرکردن زنان با مردان است و زنان پی‌درپی گرفتن مردان. بدین شیوه نمی‌توان گفت آن کار مردانه، پاسخی زنانه در برداشته‌است یا وارونه‌ی آن، رفتار زنانه، بازتابی مردانه ندارد. به گفته‌ی ابوالفضل بیهقی از دست‌ان‌زنی که در آن روزگار کاربرد داشته: «هر که خواهد زنش پارسا ماند گرد زنان دیگران نگرده.» (بیهقی، ۴۷۳). اما در متن دیگری که پیش‌رو داریم، سلطان محمود، دختری از قدرخان را به عقد امیرمحمد در آورد «امیرمحمد رضی‌الله‌عنه در آن روزگار اختیار چنان می‌کرد که جانب‌ها به هر چیزی محمد را استوار کند.» (همان، ۲۴۴) او برای قدرت بخشیدن و توان دادن به حکومت محمد که آزمند ولیعهدیش بود از دختر قدرخان یاری می‌گیرد.

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۱۹

زمانی دیگر، مسعودغزنوی نیز با چنین پنداری از قدرخان خواسته‌ای دارد: «ما را رأی افتاده‌است تا از جانبِ دو خان، دو وصلت باشد یکی به نام ما و یکی به نام فرزند ما، ابوالفتح مودود.» (همان، ۲۶۱)

همان‌گونه که دیده می‌گردد، هر جا که با جنگ و کشمکش‌های هنگامه‌ساز، کار پیش نرود، شاه یکی از دختران سرزمین دیگر را به حرمسرای خویش می‌آورد. اگر از دیدی اسطوره‌مدار نیز به آن بنگریم زنان در کهن‌الگوها «زمین» هستند. در این نگرش، بخشی از زمین آن حکومت و ایالت به حرمسرای شاه وارد می‌گردد و بدون جنگ به گفته‌ی بیهقی ریشاریش (رودررو) بر زمینی چیره می‌گردند و زن در این میانه، نماد، نمایه و ابزاری از این چیرگی است. بخشی از زمین حکومتی دیگر، از آن دولت داماد گشت. شگفت آن که شاه و درباریان خواهان خدمت دل‌سوزانه و راست‌کرداری از چنین ازدواجی هستند و خواهان خدمتی بی‌ریا و از ژرفای دل [۴]. به یاد آوریم که در داستان سمک عیار، کوشش بر این بود که رضایت قلبی زن فراهم آید؛ اما در تاریخ بیهقی به این که زن از سرزمین پدری به سرزمین داماد، نقل مکان کند، کافیت.

به همین برهان ناخودآگاهانه با هر جنگ و هیاهویی به زنان سرزمین دیگر هتک‌حرمت می‌شود. دشمنان یک کشور می‌پندارند با فتح زنان، خود آن سرزمین را به‌چنگ آورده‌اند: «نزدیک بود که فتح برآمدی، سستی با ایشان راه یافت و هر کس گردن خری و زنی گرفتند و صد هزار فریاد کرده‌بودم که زنان میارید، فرمان نکردند» (همان، ۸۷۵) نمونه‌ای دیگر از مرد فقاعی حاجب بُکتغدی که رفته‌بود تا لختی یخ و آب آرد: «در آن کرانِ بیشه -بیشه‌ی امل- دیهی بود، دست در دختری دوشیزه زد تا او را رسواکند، و برادرانش نگذاشتند و جای آن بود» (همان، ۶۸۶)

در این‌جا گریزی زده می‌شود به این کارکرد که اگر زنان توان و قدرت بدنی خویش را باور کرده و بپروانند بسا، بسیاری از این‌گونه زشتی‌ها کم گردد. روزافزون در پاسخ به مرد بی‌شرم دشمن، می‌گوید: «من آن دخترم که مردان عالم [را] در پیش من هم‌چون زنان شرم باید داشت که کاری زشت کند. من از شرم بسیار که دارم اگر مردی بینم که سخن بر خطا گوید او را بکشم و قهر کنم و اگر توانم جگر او به‌درآورم تا بروی چه رسد؟» (خداد، ۳۱۸) به‌دلیل این‌گونه رفتارهاست که روزافزون چنین آوازه‌ای می‌یابد: «روزافزون از آن زنان نیست که مردان جهان به غرض در وی نگاه توانند کرد» (همان، ۴۰)

مردی که زنان گوناگونی دارد و هر زنی را بر پایه‌ی برآورده‌ساختن بخشی از کامه‌ها و خواسته‌هایش می‌ستاند، به رشک و کینه‌جویی در درون حرمسراها دامن می‌زند. او به آتش زیر خاکستر می‌دمد. زیرا در پندار او «زنان اشیایی هستند که میزان اهمیت‌شان بستگی به این دارد که تا چه حد اهداف مرد را محقق

۱۲۰ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۱، پاییز ۱۳۸۹

می‌کنند.» (پاینده، ۱۳۸۲: ۱۴۷) این نگاه و باور، نزاع میان زنان حرمسرا را در پی داشته و زن احساس طردبودگی از سوی دیگران دارد. چنین کاری به زنانی که پیشتر در قصر بودند ارمغانی از خواری و خود کوچک‌بینی و حقارت می‌بخشد. گره‌های ذهنی، چنان خشم‌رفتگی را بروز می‌نماید که به از میان برداشتن تمام سدها می‌انجامد. برای این رفتار مردانه سه پاسخ زنانه دیده می‌شود:

۱. در پاره‌ای زمان‌ها دختری که برای ازدواج نامزد می‌شد - یا در راه، یا در شب عروسی - ناگهان فوت می‌کرد. ما نیز چون بی‌هقی خود را به بی‌خبری و می‌داریم و از سَم و کشتارهای پنهان بر سر قدرت برتر در حرمسراها یاد نمی‌کنیم: «شاه خاتون را دخترِ قدرخان که نامزد بود به سلطان مسعود بیاوردند و در راه فوت کرد... و قصه‌ها گفتند به حدیث مرگ وی... و سخت بزرگ حماقتی دانم که کسی از بهر جاه و حطام دنیا را خطر ریختنِ خون مسلمانان کند (بی‌هقی، ۶۵۰).

«عراقیِ دبیر گذشته شد، رحمه‌الله‌علیه و چنان گفتند که زنان او را دارو دادند که زنِ مطربه‌یی را به زنی کرده‌بود و مرد سخت بدخو بود و باریک‌گیر، ندانم که حال چون باشد.» (همان، ۸۷۰) واکنش‌هایی از این دست، بیانگر رد یک پندار است، پنداری که زنان را همواره قربانی می‌انگارد، حال آن‌که در جای خود، آن‌ها نیز صورتک قربانی را به دور افکنده؛ خود، دادستان خویش می‌گردند. زنان دربار، قوانین خویش را «نبذ نبذ» و اندک‌اندک بر پا می‌داشته‌اند.

۲. گه‌گاه در واکنشی زنانه، مرگ برگزیده می‌شود تا به طرف و گوشه‌ی حرمسراها نماند و به موریانه بدل نگردند. زنی که برای امیرمحمد می‌خواستند پس از جشن عروسی و پیش از به حجله رفتن، مرموزانه می‌میرد «و بازگشتند و سرای به داماد و حرّات ماندند و از قضا آمده عروس را تب گرفت و نماز خفتن مهد آوردند و بیچاره جهان نادیده، آراسته و در زر و زیور و جواهر نشسته فرمان یافت و آن کار همه تباه شد» (همان، ۳۹۹)

۳. اندکی از زنان می‌کوشند تا به داماد خدمت کنند. «این احمد ینالتگین، مردی شَهْم (زیرک) بود و او را عطسه‌ی امیر محمود گفتندی و بدو نیک بمانستی (شبییه امیر محمود بود) و در حدیث مادر و ولادت وی و امیرمحمود سخنان گفتندی و بوده بود میان آن پادشاه و مادرش (مادر احمد ینالتگین) حالی به دوستی، حقیقت خدای عزوجل داند.» (همان، ۶۲۸ و ۶۲۲).

در نمونه‌های بالا، برای چنین زنانی اسراری وجود دارند، اسراری چون عشق ممنوع، عشق یک‌طرفه، اعمال اجباری، خیانت، حسادت، تمناها و آرزوها، تمایلات جنسی، نفرت، پیمان‌شکنی، دسیسه‌چینی،

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۲۱

بدرفتاری... این اسرار، گه گاه می‌تواند سرچشمه‌ی تباه‌خویی‌های بسیاری باشد. گاه زن در ظاهر به یک بی‌حس مطلق تبدیل می‌گردد که نه احساس خوبی دارد و نه احساس بدی، هیچ حسی ندارد. روشن‌داشت سخن در این بخش آن که زن عامی و عادی، زندگی‌ای همراه و هم‌گام مرد داشته، دمساز و هنباز مردش بوده، اما زن اشرافی که در پرده نگاه‌داشته شده‌است، در دام چاله‌های تباه‌خویی‌ها گرفتار آمده و کم‌توجهی یا بی‌توجهی، ایشان را فروفشرده و کم‌دامنه ساخته است. یا به عبارتی سقف پروازشان را کوتاه کرده‌است.

مادری کردن و نقش آن

در دیدگاه فمینیسم، هر چه به شور و حرکت نزدیک شود زنانه‌تر است. به گفته‌ی سیسکو ناخودآگاهی زنانه از هیجان و شور سخن می‌گوید و نزدیک شدن به اندوه و زبونی، نشان از پرده‌پوشی و وانهادن داو زندگی به مرد چیرگی‌ست. زن در کهن‌الگو مادر کبیر، داننده‌ی اسرار زندگی، زیست‌بخش و گرما‌آفرین، زایا و پرورش‌دهنده، بارور، تندیس رشد و فراوانی... است. با نگاهی اسطوره‌ای، مادر نیک: «متداعی با اصل حیات، تولد، گرما، پرورش، حمایت، باروری، رشد و فراوانی است.» (گرین، ۱۳۸۰: ۱۶۴) چنین انگاره‌ای زن را همانند «فرشته در خانه» [۵] نقش می‌زند. در متنی چون تاریخ بیهقی، زنان شاه باید نژادی نژاد داشته باشند و فرزندی -به‌ویژه پسری- به شاه هدیه دهند؛ اما این دستگاه زایش با پایان یافتن دوران چند ماهه، کار مراقبت و نگهداری را به دایگان می‌سپارد. چنین زنانی پس از تولد کودک، رابطه‌ی همسر شاه تبدیل می‌شود به مادر کودک شاه؛ (می‌توان به جای شاه هر بزرگ دیگر را قرار داد.) حس طردشدگی، اولین تلنگر روحی‌ای است که در این زنان به وجود می‌آید. فروافتادن از «مادری کردن» به یک «حامل» یا یک ظرف. از این زمان به بعد، چیزی به‌نام «پرورش»، بر «خون» و وراثت افزوده می‌گردد. دایگان، برای کودکان قصه‌ها می‌گویند، باید‌ها و نباید‌ها، شایسته‌ها و ناشایسته‌ها را در ساخت داستان و متل، برای کودکان بازگو می‌کنند و کودکان این‌گونه می‌بالند. بسا در این پرورش، کودکان دایگان خویش را بر پایه‌ی مهر، دوست دارند نه بر بنیان وظیفه و قانون. در تاریخ بیهقی هرچه بر نژاد و الاتبار مادر پافشاری می‌گردد، از آن سو بر سواد، قرآن خواندن، مذهبی و مسلمان بودن و دانا و فرشته سیرتی دایگان نیز توجه می‌شده است: «و جده‌یی بود مرا (عبدالغفار) زنی پارسا و خوشتن‌دار و قرآن خوان و نبشتن دانست و تفسیر قرآن و تعبیر پیغمبر نیز بسیار یاد داشت. و با این، چیزهای پاکیزه ساختی از خوردنی و شربت‌ها به غایت نیکو، و اندر آن آیتی بود. پس جد و جده‌ی من هر دو به خدمت

آن خداوندگار (مسعود) مشغول گشتند که ایشان را آن‌جا فرود آورده بودند و از آن پیرزن حلوها و خوردنی‌ها و آرزوها خواستندی، و وی اندر آن تنوق کردی تا سخت نیکو آمدی.. و چیزها خواستی پنهان، چنان که در مطبخ کس خبر نداشتی و او را پیوسته به خواندندی تا حدیث کردی و اخبار خواندی و بدان الفت گرفتندی» (بیهقی، ۱۶۴)؛ و همچنین ص ۱۶۵ در باب همسر نیکو سیرت بایتگین؛ و نیز در پی‌آن داستان طاوسان و خواب امیرمسعود در گرفتن غور و تعبیر آن زن را یاد می‌کند و اعتمادی که مسعود به این زن داشته‌است.

همان‌گونه که آورده شد، نیازهای زیستی کودک به همراه عشق، از سوی دایگان به کودک داده می‌شده‌است. خوی مسلمانی و بالیدن بر این شیوه نیز از بُن‌لادهای چنین پرورندگی‌ای بوده‌است. مادر در این بین تندبسی زیباست که باید «خواری» با شکوه خویش را همواره با خود یدک کشد؛ خواری، زیرا فقط به نقش مادینگی او توجه می‌شود. دور نمی‌نماید که این زنان به تن خود به‌عنوان جنس نگاه کنند و از آن بیزار باشند. درون زن می‌پرسد که آیا باید این جنس را مراقبت‌نمایم یا از آن آزاد شوم؟ از این‌جاست که در وجود چنین زنانی «من قربانی» شکل می‌گیرد. در این حال گرایش به خلاقیت، آفرینندگی و پرورندگی و کارورزی که در نهاد زن/مادر لانه دارد، رها شده‌است. زن/مادر، چیزی بیش از انباری از زشتی‌های اخلاقی نیست. زیرا سرود و حماسه‌ی یک زن، نا تمام باقی‌مانده‌است. بخش‌هایی از او ابتر است. در سراسر تاریخ بیهقی، چیزی درباره‌ی سیده‌والده -مادر مسعود غزنوی- نمی‌بینیم. در حالی که درباره‌ی دایگان مسعود دانش بیشتری داریم. دایگان او زنان مسلمان پاک نهادی بودند که میل به انسان‌دوستی را در کودکی که در آینده شاه کشور می‌گردد، فراهم می‌آورند. از سویی دیگر این کودک با مادری روبه‌روست که همواره از خطر برجان کودک خویش بیمناک است. مادری که خود نیز کامه‌های ناکام بسیاری دارد. شویس دل دره‌وای دیگران دارد و کودکش نیز در دامان کسی دیگر پرورنده می‌شود؛ خود نیز برای خود هستی ندارد. «زن‌های سردمزاج یا محروم، همسران سرخورده، زنانی که شوهران خودکامه به زندگی خالی و انزوآلودی محکوم‌شان کرده‌اند، حالتی پرخاشگرانه و ستیزه‌جویانه دارند.» (دوبووار، ۱۳۸۰: ۲۸۱) سرانجام خطر و ترسِ مازوخیستی^۲ را که همواره با آن درگیر است و پارانوئیا^۳ را به کودک می‌بخشد. باید دقت کرد که همراه با تولد کودک در چنین مادرانی چیزی به نام «عقد» نیز

2. Masochistic

3. Paranoia

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۳۳

متولد می‌شود. این نیروی ویرانگر، می‌تواند نظم درون زن را برهم زند و سر چشمه‌ی رفتارهای غیر منطقی همانند سوءظن به همه‌کس از زن شود.

کودک، برای چنین مادری تمامی بهانه‌ی بودن است، تمامی پشتیبانی و تمامی هویت او را شکل می‌دهد. شاید یکی از رازهای دوگانگی وجود مسعودغزنوی که از سوی «این پادشاه بس کریم و رحیم بود» و از سوی دیگر «لجاجی ویژه داشت» در همین دوگانگی پرورشی او باشد [۶].

ژولیا کریستوا با بررسی پندارهای فروید و لاکان درباره‌ی نظریه‌های تهدیدهای پدران «به این باور رسیده‌است که قاعده‌های مادرانه، قانونی مقدم بر قانون پدرسالار است. او به گفتمان جدیدی در رابطه با نقش مادر در رشد و تکامل شخصیت و ذهنیت فرد در حوزه‌ی فرهنگ اشاره کرده است.» (ضمیران، ۱۳۸۰: ۲۱۲-۲۱۱) با توجه به پژوهش‌های کریستوا، نقش مادر تنها به جسم زن، پایان نمی‌یابد. نقش مادر در سه دامنه شکل می‌گیرد:

۱. در برآورده ساختن نیازهای زیستی کودک؛

۲. در عشق و محبت؛

۳. در خواش و پیوند جنسی که با پدر به انجام می‌رسد.

زنان درباری از هر سه این باورها به‌دور داشته می‌شوند. نیازهای زیستی کودک با پایان دوران باروری به پایان می‌آید و عشق و محبت مادر به ترس و بیم از دست دادن کودک و اگر ریزتر بنگریم از دست دادن تنها مهره‌ی قدرت او در دربار، دگرگون می‌شود. ایشان ترس از تنهایی و طردشدگی دارند. خواهش‌های جسمانی چنین مادری با وجود زنان دیگر دربار، معشوقه‌ها و دیگران، به‌ندرت برآورده می‌گردد. آشکار است در چنین روی‌کردی، زنی که آفرینش‌گر و خلاق باشد وجود ندارد؛ و جنسیت‌های افسرده و بیمار در دربار، آمدوشد دارند.

در سمک عیار، مادری کردن^۴ به همراه نگاه‌داری و مسئولیت^۵ هر دو با هم نمود دارد. چنین زنانی همواره با دیگران سازوکار دارند و تنها نیستند. زنان عادی سمک عیار نه تنها تولید مثل می‌کنند، که نگرش‌ها، توان و کارایی ایشان و ارزش آن‌ها همراه با تولیدمثلشان به ثمر می‌رسد. نانسی چودوا^۶ در کتاب «بازتولیدکردن

4. Mothering

5. An Ethic Of Care

6. Nancy Chodorow

۱۲۴ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۱، پاییز ۱۳۸۹

مادری»^۷ (۱۹۷۸) بیان می‌کند، میل به مادری کردن، بخشی از زن بودن است. چنین زنانی به خلاقیت دست می‌یابند، آفریننده می‌گردند. کلی الیور درباره‌ی مقاله‌ی (Stabat Mater) از ژولیا کریستوا می‌نویسد:

«دوگانگی‌هایی مانند ذهن/تن، فرهنگ/طبیعت، کلمه/جسم، دوگانگی‌هایی است که می‌توان بر اساس رابطه‌ی مادر-فرزند راهی برای از بین بردن این دوانگاری‌ها نشان داد. مادر برای فرزندش نه تنها بر اساس وظیفه (قانون) بلکه بر اساس عشق عمل می‌کند، عشقی که تنها عشق به دیگری نیست، بلکه به چیزی است که زمانی در خود او بوده و عشقی است به نوع بشر، به دیگری خاص و عام؛ ژولیا کریستوا، استدلال می‌کند که با توجه به تجربه‌ی مادری می‌توانیم به این اخلاق جدید زندگی ببخشیم.» (آفی، ۱۳۸۵: ۱۳۶). زنان به ویژه مادران در سمک عیار، زنانی طرح‌ده، ترفندساز و برنامه‌ریز هستند. چنین مادرانی در زندگی هدف دارند و تنها به زادن فرزند بسنده نمی‌کند که آموزش‌های اخلاقی و پرورش روحی او نیز در خور توجه است (خداد، ۱۴۹).

کارایی و فعالیت

در بیشتر دست‌نوشته‌های تاریخ کتبی و یا در تاریخ شفاهی، یا در بیشتر داستان‌هایی که از گذشتگان نه چندان دور به اکنون رسیده، زنان به‌ویژه زنان دربار چونان شی از یک حکمرانی به حکمرانی دیگر فرستاده می‌شدند تا به پیوند میان حاکم‌ها، یاری رسانند. سپس این پیوند دهنده‌ها، تا پوسیده شدن در سبک دربار روزگار می‌سوزانند: «در چند مورد، زنان وسیله‌ای برای نزدیک ساختن دو فرمان‌روا به یک دیگر و استحکام بخشیدن به مودت، ما بین دو حکومت قرار گرفته‌اند بی‌آن‌که خود نقش مستقیم، زنده و مؤثری بر عهده داشته‌باشند.» (بیانی، ۱۳۴۹: ۷۰). در جایی مسعودغزنوی برای آن‌که سلطنت را بی‌بیم به پسرش بسپارد و از خواهندگان حکومت - کسانی چون پسران برادرش - به دور باشد، ازدواج و هم‌بالینی «گوهر» دختر خویش را با «احمد» پسر محمد فراهم می‌آورد. این گزارش برای چنین زنانی، نقش حمایتی و پشتیبانی در نظر می‌گیرد. این یاری به دو شیوه انجام می‌پذیرفته:

- به یگانگی و دوستی میان دولت‌ها دامن می‌زده؛

- چشم‌داشت داماد به جهیزیه‌ی این عروسان است که همراه با خود عروس، بخشی از ثروت کشور، به خانه‌ی داماد فرستاده می‌شده‌است.

7. The Reproduction Of Mothering

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۲۵

در این صورت مسعودغزنوی، همراه با پیروزی بر جسم دختر و زمینی قابل کشت، به ثروتی شایان نیز دست می‌یافته‌است. نبردی بدون کشتار، یاری ویژه‌ای بوده‌است که در نقش حمایتی زنان، نادیده انگاشته شده‌است. ابوالفضل بیهقی، درباره‌ی چهار دختر باکالیجار می‌نویسد: «من که بوالفضلم، پس از مرگ سلطان مسعود و امیر مردان‌شاه، رضی‌الله عنهما، آن نسخه دیدم به تعجب بماندم که خود کسی آن تواند ساخت ... چهار تاج زرین مرصع به جواهر و بیست طبق زرین میوه‌ی آن انواع جواهر و بیست دوکدان زرین جواهر نشانده و جاروب زرین ریشه‌های مروارید بسته» (بیهقی، ۷۴۸) اگر کمی، تنها کمی به راستی داوری می‌شد، شاید تصویری که از کارکرد حمایتی چنین ثروت‌هایی به دست می‌آمد بسی فراتر از یک نقش ساده بود. سخن گستاخ‌واری که شنیده می‌گردد این است: «چنین زنانی زیر چتر پناه مردان‌شان هستند.» حال آن‌که سازوکار بر خلاف این را نشان می‌دهد.

روشن‌داشت سخن آن‌که چنین ازدواج‌های سیاسی‌ای برای دست‌اندازی به سرزمینی که از راه لشکرکشی انجام پذیر نبوده، صورت می‌گرفته‌است. کابین دختر آن اندازه اهمیت داشته که پیش از هر سخنی، مقدار آن مشخص می‌شده‌است. در ازدواج پسر مسعود با دختر سالار بکتغدی، تنها آزمندی به ثروت پدر زن، این ازدواج را امکان‌پذیر ساخت. با این دید، چنین زنانی با این که کارکردی سود ده دارند باز هم نقشی کناری می‌یابند. تمام سخن این نیست، ایشان نه تنها گل به بیل دامادان ندارند و ارج و ارزشی - قابل توجه - برایشان نیست، که حتی وارونه‌ی آنند؛ زیرا خارجی و خبرچین دشمن نیز شمرده می‌شوند. بس آشکار است که ایشان در دربار چه جایگاهی دارند. خود این زنان نیز حس تبعیدشدگی دارند. حال باید دید در میان زنان غیر اشرافی، کارایی و فعالیت چگونه بازتاب می‌یابد. در نوشته‌های فرامرزن خداداد، به زنانی عادی یا عیار پیشه که استوار و سخته و کاراوند برمی‌خوریم به نام‌های، روزافزون، سرخورد، روح‌افزا، سامانه، آبان‌دخت [۷] ایشان هم‌گام با شخصیت‌های مردی چون، سمک عیار، شغال، خورشیدشاه، فرخ‌روز، پیش می‌روند؛ نیروهایی چون بصیرت، بردباری، عشق، تیزهوشی، نیروهای غریزی‌ای است که در میان زنان عادی مجال بروز می‌یابد (خداد، ۲۸۷). آزادی و رقابت، توان شایسته‌ی زنان را نشان داده‌است. جین اُگریدی، در مقدمه‌ی انقیاد زنان می‌نویسد: «آزادی و رقابت مشخص خواهد کرد که از عهده‌ی چه کسی چه کاری برمی‌آید.» از ویژگی‌های برجسته‌ی این زنان خودمختاری و استواری نفس است. چنین زنانی، در پاره‌ای زمان‌ها گوی سبقت از برادران خویش ر بوده‌اند «خورشیدشاه گفت که در لشگر من زنان هستند که بیابند و پای ایشان بگیرند و کشان پیش تخت من آورند.» (همان، ۱۵۲) و یا در جایی دیگر

می‌خوانیم: «قایم چون آن گشاد ناوک روزافزون بدید (تیراندازی او را دید) بر وی آفرین کرد. گفت شاد باش ای دختر که از مردان عالم زیادت است. مرا گمان بود که تیراندازی بهتر از من در جهان نیست. این چنین نتوانم انداخت. شاید که او را شاگردی کنم.» (همان، ۱۹۲، ج ۲، ۲۸۷، ۱۳۷ و ۱۳۶). زنان سمک عیار تا اندازه‌ی زیادی به خود باور دارند: «اگر نتوانم این کار را کنم، هرگز نام عیاری بر خود نهم و در میان مردم نباشم و در پس پرده نشینم.» (همان، ۳۰۴) زنان سمک عیار سازه‌های مطربی می‌دانند (ص ۳۱)؛ نرد و شطرنج انجام می‌دهند ص ۳۱؛ سماع دلکش دارند (ص ۴۱)؛ پزشکی دانند و دردها را درمان هستند (ص ۵۱)؛ دانا به غواصی و اِشانبند (ص ۲۳۰)؛ توان و نیروی آن را دارند که صندوق‌های گران بار را حمل کنند (ص ۲۶۷)؛ و طرفندهای زیرکانه و شبروی و گستاخ به بالای بام آمدن یا فرود زمین نقب کردن و بیگناهان را نجات دادن و گناه‌کاران را کیفر رساندن، نیز از دیگر کارهای این زنان است؛ چاشنی تمامی این‌ها شرم و وقار زنانه است. ساموئل کولریج شاعر رماتیک انگلستان سخنی دارد بر این که «ذهن بزرگ دوجنسی است». ویرجینیا وولف بر این سخن توضیحی داده است: «به یقین منظور کولریج این نبود که چنین ذهنی، هم‌دلی خاصی با زنان دارد و مدافع حقوق آن‌هاست یا خود را وقف تفسیر آن‌ها از جهان می‌کند. شاید منظور او این بود که ذهن دوجنسی صدا را تشدید می‌کند و نفوذپذیر است احساسات را بدون مانع منتقل می‌کند، طبیعتاً خلاق، با نشاط و منسجم است (وولف، ۱۳۸۳: ۱۴۱).

خودورزیدگی و توان جسمانی یکی از چیزهایی است که فعالیت و کارایی را فزونی می‌بخشد. اکنون شاید بتوان به راستی سخن فوکو پی برد آن زمان که می‌گوید: «شاید امروز هدف کشف این نیست که ما چیستیم، بلکه نفی و رد آن چیزی است که ما هستیم.» (دریفوس، ۱۳۷۹: ۳۵۳) و حال زنان باید بدانند چه چیز غیر از آن که شده‌اند، می‌توانستند باشند؟ چه چیز؟ چه کس؟ این شوالتر، چهارالگوی بازدارنده از زنانگی راستین پیشنهاد کرده است:

۱. الگوی زیست‌شناسی؛

۲. الگوی زبان‌شناسی؛

۳. الگوی روان‌شناسی؛

۴. الگوی فرهنگی - جامعه‌شناسی؛

و باز دارنده‌ی اجتماعی را یکی از نافذترین باز دارنده‌ها می‌داند. ماکس استایرنر نیز بر این باور است: «هیچ مشکل از خود بیگانگی را نمی‌توان یافت که ریشه‌ی اجتماعی نداشته باشد. آن چه از آن توست به

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۳۷

تو هم چون یک فرد تعلق دارد آن چه تو را از خودت جدا می‌کند اجتماعی است.» (احمدی، ۱۳۸۰: ۴۲)

اجتماع برای انسان پوشش‌های گوناگونی می‌پذیرد، و زنان در این میان لُفاف بیشتری بر خود می‌پيچند. این اجتماع است که از زن می‌خواهد کارهایی را انجام ندهد. اجتماع می‌گوید، آسیب‌های بیرون از خانه زیاد است، پس زن باید به خانه برود که آن‌جا امن است و با این شگرد که لایه‌ی بیرونی آن زیباست، از درون پروراننده‌ی زنان ناتوان است که البته، تاکنون پیروز شده است درحالی‌که در گذشته در میان روزمرگی مردم، چنین نبوده است. جامعه چیزی را رد می‌کند، همانند نقش حمایتی زنان، که کارکردی پایه‌ای و بنیادی دارد و بن‌لاد زندگی زناشویی را می‌سازد و گاه کاری را می‌ستاید، آن چه رد شده است، یا در درون خاموش می‌شود و یا به شکلی دیگر سر بر می‌کند. مانند زنان دربار که به عقده‌هایی درونی دچار شده‌اند و زندگی دربرده‌ای دارند و زمانی که کاری را می‌ستاید آن کار پروبال می‌گیرد؛ همانند توانایی‌های روزافزون و سرخورد و آبان‌دخت....

رای‌زنی، هوش و اندیشه و دانش کار

هنگامی که پرورش و آموزش انسان از زمان خردسالی به گونه‌ای باشد که تنها چیزهایی دیده شود و پذیرفته، که آژمند آژند، آن زمان بسیاری از توانایی‌های زنان، نازکانه طرد و رد می‌شود. بدین ترتیب حیات خلاقه زن آلوده می‌شود: «این آلوده شدن حیات خلاق به پنج مرحله‌ی آفرینش هجوم می‌برد: الهام، تمرکز، سازماندهی، عمل و مداومت. زنانی که یک یا چند تا از این‌ها را از دست داده‌اند می‌گویند که به هیچ چیز نو نمی‌توانند فکر کنند.» (پینکولا استس، ۱۳۸۷: ۴۲۰). هرچه از زمان‌های نخستین دور می‌شویم یکی از چیزهایی که از آن چشم‌پوشی شده است و به انزوا و پستوی ذهن‌ها رفته‌است، توان رای‌زنی زنانه است. هم‌فکری و هوش زنانه در طرح انداختن، پیشنهاد دادن، رأی و اندیشه‌اش در زبان بیشتر مردم به نیرنگ، فریب‌کاری، خدعه و ناقص‌العقل بودن، رنگ بدل ساخته است. زیرا ایشان به درون خانه رفتند و از روی داده‌های بیرون خانه، آگاهی ندارند. یکی از توانایی‌هایی که نازکانه، از نظر دور نگاه‌داشته شده است، «شناخت شخصیت» افراد است. شناخت شخصیت افراد یکی از توانایی‌هایی است که بیان‌گر هوش ایشان است. «شناخت سریع افراد، اگر با تساوی تقریبی زنان و مردان در دیگر ویژگی‌ها همراه باشد، بی‌تردید زنان را در انتخاب کارگزاران حکومت در موقعیتی بالاتر از مردان قرار می‌دهد و چنان‌که می‌دانیم مهم‌ترین وظیفه‌ی کسی که می‌خواهد بر انسان‌ها فرمان براند، انتخاب افراد شایسته است.» (میل، ۱۳۸۵: ۸۷).

۱۲۸ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۱، پاییز ۱۳۸۹

از نخستین ورق‌های تاریخ بیهقی با کسی چون خُره‌ی ختلی آشنا می‌شویم که عمه‌ی شاه مسعود است. این زن با درک شهودی‌ای که داشت، هم‌چنین با شناختی که از مردم پیرامون خویش به‌دست آورده بود، چهار کار بنیادی انجام داد که نگسیختن شالوده‌ی حکومت غزنوی به آن بستگی داشت:

۱. پنهان نمودن مرگ محمود غزنوی تا بلوا و آشوبی حادث نگردد؛

۲. تشخیص این‌که محمدغزنوی با خوی‌وخیمی که دارد به درد سلطنت نمی‌خورد؛

۳. به سلطنت رساندن مسعودغزنوی؛

۴. گزارش به مسعود درباره‌ی کسانی که محمد را به حکومت رساندند و مسعود را از نظر دور داشتند.

این زن، که از ابتدا، همه‌جا در کنار مسعود است حتی پیش از مادر مسعود و عاشق و دلسوخته‌ی اوست، شناخت بایسته‌ای از مسعودغزنوی دارد، هم‌چنین او پای‌بند به نگاه‌داشت سلطنت غزنویان است. او از اندک کسانی است که مسعودغزنوی تا پایان سلطنتش به او اطمینان داشته و از پیشنهادهای او استفاده می‌کرده‌است. از رای‌زنی هسته‌ای و کلیدی زنان دیگر در تاریخ بیهقی، می‌توان از مادر بونصرمشکان یاد کرد. او به پسرش چنین پند می‌دهد: «ای پسر، چون سلطان کسی را وزارت داد، اگر چه دوست دارد آن کس را، در هفته‌ی دشمن گیرد، از آن جهت که همباز او شود در مُلک، و پادشاهی به انباز نتوان کرد» (بیهقی، ۴۷۹) و با این اندرز بخردانه، سربلندی پسر تا پایان عمر باقی ماند.

هوش و درایت آن هنگام به کار می‌آید که شناخت از «افراد و موقعیت‌ها» به‌سزا باشد. گفتاری شوخ از پیرزنی اهل «آموی» یاد می‌شود که آمده بود «خراسان» را ببرد و ابوالفضل بیهقی این داستان را بیان می‌کند تا بنمایاند فاجعه شکست غزنویان، تا چه حد بوده که پیرزنان - به‌عنوان ناتوان‌ترین گروه مردم نیز - آن را دریافته‌اند (همان، ۹۲۶). از نمونه‌های دیگر زنان موقعیت‌سنج می‌توان از مادر حسنک‌وزیر نام برد. او که زنی بود سخت جگرآور، در مرگ و اعدام پسرش گفت: «بزرگا مردا که این پسرم بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان و ماتم پسر سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این بشنید بیسندید و جای آن بود.» (بیهقی؛ فیاض، ۱۸۹) سپس ابوالفضل بیهقی برای آن‌که بگوید زنان دیگر نیز، درک شهودی و اندیشه و رای زنی‌شان، برای مثل آورده می‌شود و رفتارشان مثال زدنی است، حکایت عبدالله زبیر را می‌آورد.

«عبدالله آن شب با قوم خویش که مانده بودند رای زد، بیشتر اشارت آن کردند که بیرون باید رفت تا فتنه نشیند و آلمی به تو نرسد. وی نزدیک مادرآمد، اسماء و دختر بوبکرصدیق بود رضی‌الله‌عنه و همه

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۳۹

حال‌ها با وی بگفت، اسماء زمانی اندیشید پس گفت: ای فرزند، این خروج که تو بر بنی‌امیه کردی دین را بود یا دنیا را؟ گفت به خدای که از بهر دین را بود و دلیل آن که نگرفتم یک درم از دنیا و این ترا معلوم است. گفت پس صبر کن بر مرگ و کشتن و مثله کردن چنان که برادرت مصعب کرد... و نگاه کن که حسین بن علی رضی‌الله عنه‌ما چه کرد، او کریم بود و بر حکم پسر زیاد عبیدالله تن در نداد. گفت اما می‌اندیشم که چون کشته شوم مثله کنند. مادرش گفت چون گوسپند را بکشند از مثله و پوست بازکردن دردش نیاید.» (همان، ۱۹۲-۱۸۹) و در پی آن تمامی رفتار این زن بازگو می‌شود تا آن‌جا که پسر بردار شد. و در نهایت می‌گوید: «گاه آن نیامد که این سوار را ازین اسب فرود آورند؟» (همان، ۱۹۲) و چنین سخن بود از او آن زمان که حجاج می‌پرسد این عجزه چه می‌کند، گفتار و صبوری وی باز نمودند. حجاج گفت سبحان‌الله العظیم اگر عایشه ام‌المومنین و این خواهر، دو مرد بودندی هرگز این خلافت به بنی‌امیه نرسیدی، این است جگر و صبر.» (همان). این زن که پاسداری از سپاهیان اسلام برایش برترین چیز بوده است، با درک این که پسر کشته خواهد شد- حتی اگر نجنگد- با رفتار و گفتارش، سرنوشتی را در تاریخ برای او رقم زد و پسر ماندگار تاریخ اسلام گشت. مثالی دیگر:

«من گفتمی (خواجه‌احمدحسن) رای رای خداوند (محمود) است که آن ولایت را خطری نیست و والی آن زنی است، بخندیدی و گفتمی آن زن اگر مرد بودی، ما را لشکر بسیار بایستی داشت بنشابور و تا آن زن برنیفتاد وی قصد ری نکرد.» [۸]. این زنان خلاقیت دارند. «خلاقیت یعنی قابلیت پاسخ‌گویی به تمام چیزهایی که دور و بر ما می‌گذرد، انتخاب کردن از میان صدها امکان، تفکر، احساس، عمل و واکنشی که از درون ما برمی‌خیزد، و گردآوری این‌ها در یک پاسخ، بیان یا پیامی واحد که حامل حرکت، شور و معناست.» (پینکولا استس، ۱۳۸۷: ۴۳۵)

بدین‌سان ابولفضل بیهقی در تاریخش، از زنان جگرآور و دلیر و موقعیت‌سنج و اندیشمند و دانا به خَم و چَم کارها چنین یاد می‌کند؛ هر چند تعداد آن اندک است. در سمک‌عیار نیز به همین‌گونه و بیش‌تر از آن بسیار بسیار بیش‌تر از آن هوش زنان نشان داده می‌شود. «شغال گفت ای روزافزون، هیچ می‌دانی که اگر مردی استاد حیلت باشد او مقابل زنی نباشد که او از جهان هیچ نداند؛ خاصه که در جهان گردیده- باشد که زنان را مکر و اندیشه و چالاک‌ی باشد. که چون در زمین نگاه کنند در حال هزار حیلت یاد آورند خاصه که تو هنر داری و با مردان جهان برابری می‌کنی» (خداد، ج ۲، ۲۹ و ۲۴)

۱۳۰ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۱، پاییز ۱۳۸۹

اگر از چیرگی واژگان مردسالار که گویش آن روزگار بوده، همانند «زنان مرد کردار» یا «اگر زنی جوانمردی کند، مرد اوست» که نقش زبان را می‌نمایاند، بگذریم، نقش حمایتی زنان و که تا جان در بدن دارند بر پیمان خویش باقی‌اند، شایسته‌ی اندیشه و درنگ است. رای‌زنی، هوش و زیرکی زنانه در بیش‌تر جاها و داستان‌ها بوده است، اما چرا از ایشان به گونه‌ای دیگر یاد می‌شود، سخنی است که رد آن را تا اجتماع و گفتمان مردسالار باید گرفت. به گفته مونیگ ویتینگ «جنس وجود ندارد اما شخصی است که شخصی دیگر را سرکوب می‌کند و این وارونه ندارد.» (ویتینگ، ۱۹۹۶: ۲۵-۲۳)

نتیجه‌گیری

بهره‌ی گزارش آن‌که، هنر انسان خود انسان است. هنرمند در اثرش جریان دارد. آن‌ها و نگرش‌شان را از ورای نوشتارشان می‌شناسیم. از آن‌جا که تاریخ، داستانی است که پایی در واقعیت دارد و داستان روی‌دادی است که پایی در تاریخ، می‌توان این دو را تنها به شیوه‌ی یک متن، کاوید. در این دو متن، سخن از دو گروه «زن» است، زن اشرافی و زن غیراشرافی. اگرچه در بیش‌تر جاها، سخن از نقش‌های کناری و رفتارهای زشت و پلشت زن است، اما وارونه‌ی آن در لابه‌لای متن‌ها، آن‌جایی‌ها که سلطه‌ی مردانه (کاربرد عام آن چشم داشته می‌شود) نتوانسته، نقش زنانه را پنهان سازد، زنانی اندیشمند، فرهیخته، دانا و توانا بروز می‌یابد. به گفته‌ی سمک‌عیار «نیک نامی مردان از جهت زنان است» (ص ۲۹۰).

با توجه به بررسی انجام شده نتیجه‌ای که این گزارش برای زن امروز دارد آن‌است که وقتی زنان از انجام پاره‌ای کارها دور نگه داشته می‌شوند، پندار بیش‌تر مردم بر این قرار می‌گیرد که باید چنین باشد و سود جامعه در آن است، حال اگر به متنی چون سمک‌عیار بنگریم، می‌بینیم در روزگاری که چنین رفتار و گفتمانی بین مردم عادی وجود ندارد و اگر هم هست در برابر زنان کارا بسیار کم‌رنگ و بی‌رنگ است؛ زنان عادی هم‌تراز مردش بوده‌است، چه از لحاظ جسمی و ظاهری و چه از لحاظ دلیری، هوش، کارایی... زن توانا شده است و زنان اشرافی با وجود معشوقه‌ها و همسران متعدد اشراف، گرفتار تباه‌خویی، حقد و حسد و حتی به قاتلانی زیون تبدیل شده‌اند.

همسران اشراف که از نژاد والا گزینش می‌شده‌اند، چون تنها نقش مادینگی داشته‌اند و کودکان خویش را پرورش نمی‌داده‌اند- همانند رفتاری که یک زن عادی برای کودکانش انجام می‌دهد- در نتیجه خلاقیت، برنامه‌ریزی که در نهاد زن/مادر پویا وجود دارد، رها می‌شود و خود کودکان نیز دچار

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۳۱

تزلزل اخلاقی می‌گردند و ثبات لازم را پیدا نمی‌کنند. اما زنان عادی به دلیل همین نقش پرورندگی، به خلاقیت بیش‌تری دست می‌یازند. زنانی که برای همسری شاه، اشراف و بزرگان در نظر گرفته می‌شدند، نقش حمایتی ایشان از نظر جهیزیه، اهمیت داشته است. آیا زنانی که برای داشتن جهیزیه‌ی خوب یا بر پایه‌ی یک پیوند سیاسی از جایی به جایی می‌روند، نقش پشتیبانی و حمایتی ندارند؟ که این نقش، شرم‌آورانه پنهان داشته‌شده است. نقطه‌ی اشتراک میان سمک‌عیار و تاریخ‌بیهقی زمانی است که رای‌زنی و کارورزی و اندیشه‌ی زنانه به میان می‌آید. که آن را بر پایه‌ی درک شهودی خویش به‌دست آورده بودند. سخن فرجامین آن که دانش غیررسمی چون سمک‌عیار، که به طبیعت و سرشت زندگی نزدیک‌تر است با بیش‌تر مردم روی و سخن دارد، از برابری و هم‌سوئی کاردانی و کارشناسی زنان و مردان توانا حرف‌ها گفته می‌شود. این‌جا دیگر فمینیسم لیبرال، فمینیسم مارکسیستی یا سوسیالیستی، فمینیسم رادیکال، فمینیسم روانکاوانه، پسامدرن یا پساساختارگرا، سیاه و همانند آن کاری نکرده‌است، که خود زندگی نقش‌ها را تعیین ساخته و می‌توانیم یک الگوی ایرانی برای جامعه امروزمان نیز داشته باشیم. از سوی دیگر در تاریخ بیهقی که دانشی رسمی است، اما زنان توانای تاریخ بیهقی در میان تمام آن پنهان کاری‌های متن باز هم، خوش درخشیدند.

پی‌نوشت

۱. تاریخ‌نگاری جدید، نظریه‌ای است که در پاسخ به این پرسش به وجود آمده است: آیا تاریخ امری عینی است؟ و هر چه که خوانده می‌گردد بدون پیش‌داوری یا خودرایی نویسنده، نگاشته می‌گردد؟ گروهی که بعدها به تاریخ‌نگاران جدید شهره شدند چنین پاسخ دادند که: عینیت‌مداری تاریخ بیهوده است و بر این باورند که در برگردان رخدادها به متن، خودکامگی‌ها و اندیشه‌های شخصی نویسنده یا کسی که اثر را برمی‌رسد، نهفته است. پیروان این نظریه کسانی چون استفن گرین بلات، لویی موترو، جان‌اتان گلدبرگ، استفن اورگل، لئونارد تنن هاوس بودند. امروزه میشل فوکو و پیروانش از طرفداران این نظریه هستند.

۲. «تاریخ بیهقی» نوشته‌ی خواجه‌ابوالفضل بیهقی، دبیر فاضل و مشهور دربار غزنویان، این کتاب بیش‌تر «از باب روش کار مؤلف و اتقان و صحت مطالب و دقت بیهقی در نقل حوادث و استفاده‌ی وی از مدارکی است که مقام درباری او در اختیارش نهاده بود؛ هم چنین اهمیت این کتاب از جهت دیگری نیز هست و آن ذکر بسیاری از رسوم و عادات و آداب زمانست که به مناسبت آورده و نیز آوردن اطلاعات ذی‌قیمتی ... بنابراین تاریخ ابوالفضل بیهقی یکی از مأخذ مهم برای تحقیق درباره‌ی مسایل تاریخی و ادبی و اجتماعی زمان او و ازمنه‌ی مقدم بر اوست.» (صفا، ۱۳۶۸: ج ۱، ۳۳۸-۳۳۷).

۳. نویسنده‌ی «سمک‌عیار» فرامرزن خدادادبن‌الکاتب‌الارجانی و راوی قصه صدقه‌بن‌ابی‌القاسم شیرازی است. تاریخ شروع به جمع‌آوری این داستان در آغاز کتاب روز سه شنبه چهارم جمادی‌الاولی سال ۵۸۵ یاد شده‌است.

۱۳۲ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۱، پاییز ۱۳۸۹

- گویا بر اثر شهرتی که داشت قسمت‌هایی از آن و یا همه آن به شکل شعر درآمد بود. داستان‌هایی چون سمک عیار این ویژگی را دارند که زبان عمومی و مورد تکلم عهد خود را نشان می‌دهند و مرام و روال زندگی مردم روزگار خود را می‌نمایانند. به گفته‌ی خانلری: «از جهت عبارات و لغات و اصطلاحات گنجینه‌ای گران‌بهاست و اگر از کتاب‌های تفسیر و تاریخ بگذریم مفصل‌ترین و بزرگ‌ترین متنی است که از قرن ۶ برجای مانده‌است».
۴. نکته آن‌که در این بازرگانی زن و مرد، عروس و داماد هر دو به یکسان قربانی و ناکامند؛ هر چند یکی می‌داند قربانی‌ست و دیگری فکر می‌کند برنده است و سود نموده. «بسیارند از مردانی که در زمان مرگ می‌پندارند عمرشان را در کنار زنی گذرانده‌اند که هرگز دوستش نداشته‌اند.» (جان استوارت میل).
۵. «فرشته در خانه» اصطلاح کووتتری پتمور، درباره‌ی زنان دلسوز، فروتن و پاک بود (سلدن، ۱۳۷۷: ۲۵۹).
۶. بنگرید به یادنامه، مقاله‌ی دکتر جلال متینی با عنوان «سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی».
۷. نکته‌ی جالب توجه آن‌که در سمک‌عیار، زنان با نام‌های خود بروز می‌یابند در حالی که در تاریخ بیهقی بیش‌تر زنان را با نسبت‌شان با مردان می‌نامند، همانند: دختر قدرخان، دختر باکالیچار، مادر احمد ینالتکین، والده سیده، مادر بونصر مشکان، مادر حسنک وزیر... این‌گونه نامیدن زنان، که تا همین چند سال پیش نیز رواج داشت، بر این باور استوار بود که غریبه‌ها به حرم خانه راه نیابند و اگر غریبه‌ای نام زنان یک خانه را بداند گویی به درون آن خانه راه یافته است. در حالی که در سمک‌عیار نام‌های خود اشخاص وجود دارد: روزافزون، مه‌پری، سامانه، فرخ‌روز...
۸. همین داستان در «قابوس‌نامه» باب بیست و نهم در اندیشه‌کردن از دشمن آمده است.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۰) مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، تهران: نشر مرکز.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۶۲) تاریخ بیهقی، به کوشش فیاض وغنی، تهران: انتشارات خواجه.
- (۱۳۷۸) تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات زریاب.
- ایر مارکوتز (م.آدینه) «اسطوره‌ی فرودستی زن»، فرهنگ و زندگی، شماره ۲۰-۱۹، تهران: مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی شورای عالی فرهنگ و هنر.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۳) سبک‌شناسی بهار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پاینده، حسین (۱۳۸۵) نقد ادبی و دموکراسی، تهران: نیلوفر.
- (۱۳۸۲) گفتمان نقد، تهران: نشر روزنگار.
- پینکولا استس، کلاریسا (۱۳۸۷) زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ترجمه‌ی سیمین موحد، چ چهارم، تهران: نشر پیکان.
- دریفوس، هیوبرت (۱۳۷۹) میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه‌ی حسین بشریه، تهران: نشر نی.
- دوبووار، سیمون (۱۳۸۰) جنس دوم، دو جلد، ترجمه‌ی قاسم صنعوی، تهران: انتشارات توس.

خوانشی «زن محور» در تاریخ بیهقی و سمک عیار ۱۳۳

- دقیقیان، شیرین دخت (۱۳۷۱) منشاء شخصیت در ادبیات داستانی، تهران: نویسنده.
- ستاری، جلال (۱۳۷۵) چ دوم) سیمای زن در فرهنگ ایران، تهران: نشر مرکز.
- سلدن، رامان (۱۳۷۷) راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: نشر طرح نو.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸) تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات ققنوس.
- عنصرالمعالی کیاکاووس بن قابوس بن وشمگیر (۱۳۶۸) قابوس‌نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فرامرزی، خداداد (۱۳۶۲) سمک عیار، به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات آگاه.
- فریدمن، جین (۱۳۸۳) فمینیسم، ترجمه‌ی فیروزه مهاجر، تهران: انتشارات آشیانه.
- کریستوا، ژولیا (۱۳۸۱) اندیشه‌های فلسفی در پایان هزاره‌ی دوم: «گفتمان زنانه، انقلاب در عشق و دگردوستی»، ترجمه‌ی محمد ضیمران، تهران: انتشارات هرمس.
- گرین، ویلفرد (۱۳۸۰) میانی نقد ادبی، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر.
- گرین، کیت؛ لبیهان، جیل (۱۳۸۵) درسنامه نظریه و نقد ادبی، ترجمه‌ی گروهی، زیر نظر حسین پاینده، تهران: روزنگار.
- مجموعه مقالات بیهقی (۱۳۷۴) یادنامه ابوالفضل بیهقی ۱۳۴۹، مشهد: دانشگاه مشهد.
- محبوب، محمدجعفر (بی تا) «مطالعه در داستان‌های عامیانه فارسی» ضمیمه مجله ادبیات دانشگاه تهران، سال دهم، شماره دوم.
- مک‌آفی، نونل (۱۳۸۵) ژولیا کریستوا، ترجمه‌ی مهرداد پارسا، تهران: نشر مرکز.
- میل، جان استوارت (۱۳۸۵) انقیاد زنان، ترجمه‌ی علاءالدین طباطبایی، تهران: انتشارات هرمس.
- نیچه، فردریش ویلهلم (۱۳۸۴) غروب بت‌ها، ترجمه‌ی داریوش آشوری، تهران: انتشارات آگه.
- وولف، ویرجینیا (۱۳۸۳) اتاقی از آن خود، ترجمه‌ی صفورا نوریخس، تهران: انتشارات نیلوفر.

Abrams, M.H. (1999). *A Glossary of Literary Terms*. 7th ed. Cornell University, Heinle & Thomson Learning.

Bressler, Charles E. (1994). *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*. Englewood Cliffs, New Jersey. Prentice-Hall, Inc.

Chodorow, N. (1978). *The Reproduction of Mothering: Psychoanalysis and the Sociology of Gender*. Berkeley, CA: University of California Press.

Ryan, K. (ed.) (1996) *New Historicism and Cultural Materialism: A Reader*, Arnold, London.

Witting, M. (1996) *The Category of Sex*. Ed. Lenard and L. Adkins. *Sex in Question: French Materialist Feminism?* London: Taylor & Francis.